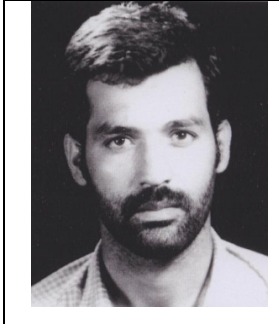


رفیق سیامک مختاری



رفیق سیامک مختاری در سال 1335 در یک خانواده کم درآمد کارمندی در جوادیه تهران متولد شد. با چشیدن مزه تلخ فقر و گرسنگی بزرگ شد. بزرگ شدن در خانواده ای که سال های سال با جنبش کمونیستی همدلی می کرد و زندگی در چنین شرایطی از او شخصیت شایسته ای ساخت. هنوز بیش از

12 سال نداشت که شروع به همکاری با گروه " موسی محمد نژاد" کرد و با وجود کودکی اقدام به تهیه چاقوئی ضامن دار نموده بود که بتواند در مقابل ساواکی ها از خود دفاع نماید. این گروه اندک زمانی توانست فعالیت بیرونی نماید. سیامک در سال 1350 وارد یک گروه مارکسیستی شد که متأثر از جنبش چریکی بود. این گروه خود را بعدها " رزمندگان خلق ایران" " سرخ" نامید. سیامک با وجود جوانی خود، خیلی زود در گروه رشد کرد. پیگیری، پشت کار و خستگی ناپذیری او به زودی از او فردی مؤثر و عضوی بی نظیر در گروه ساخت. از جوادیه تا دارالفنون را پیاده می رفت تا بتواند 10 ربال پول تو جیبی اش را به گروه بپردازد. در تمام مدت سه سال و نیم حیات این گروه، پرکارترین و فداکارترین عضو آن بود. او سمبل الهام رفقایش بود و آنها همیشه از او به عنوان مظهر فداکاری کمونیستی یاد می کردند.

در شب 19 اردیبهشت 54، او به همراه تمامی اعضای گروه دستگیر شده و مقاومت جانانه ای از خود نشان داد. با این که ساواک دیگر همه چیز را می دانست، می خواست رفیق را بشکند، ولی او مثل فولاد بود، هرچه که می کوبیدندش، محکم تر می شد. حسینی جلاد خود اعتراف کرد که از او شکست خورده است. پاهای رفیق در آستانه فلج قرار گرفته بودند و تا سال ها نیمه راست صورت وی دچار فلج ناقص می شد؛ دیسک کمر و دردهای شدید تا آخر عمر با او بود. در دادگاه نظامی وکیل مزدور گفت: « متهم ردیف یک، آقای سیامک مختاری، یک کمونیست و تروریست متعصب است که من از او هیچ دفاعی ندارم.»! رفیق به حبس ابد محکوم شد و به زندان قصر منتقل گشت. سیامک در زندان به مطالعه پرداخت و از اولین کسانی بود که از موضع انقلابی به نقد مشی مسلحانه پرداخت. در زندان مظهر مقاومت و صمیمیت و دوری از خود بزرگ بینی و جاه طلبی های تنگ نظرانه بود. تا آستانه قیام

در زندان های ستم شاهی ماند و همراه با اوج گیری مبارزات مردم، همراه با هم رزمانش آزاد گشت و به سیل خروشان توده ها پیوست. در فرا رسیدن قیام، هم چنان که شایسته یک کمونیست بود، مردانه اسلحه برگرفت و از همان اول درگیری مسلحانه وارد میدان کارزار شد و جزو اولین نفرات فاتح پادگان عشرت آباد بود. پس از سقوط پادگان و گشایش اسلحه خانه به پادگان جمشید آباد و از آنجا به پادگان باغ شاه شتافت، این پادگان جزو آخرین سنگرهای دشمن بود که بعد از ظهر 22 بهمن سقوط کرد. شب 22 بهمن در حمله به قرارگاه پلیس راه در خیابان شوش، که مزدوران اسلحه خانه را به آتش کشیده بودند، به هر قیمت بود، رفیق خود را به داخل رساند و در میان شعله های آتش به سوی انبار اسلحه شتافت، اسلحه ها را بیرون می کشید و بین سیل جمعیت توزیع می کرد. هر لحظه خطر اتصال سیم های برق و انفجار مواد منفجره می رفت، ولی او حاضر نشد، اسلحه خانه را تا توزیع آخرین سلاح ترک کند. در این هنگام خمینی جلاد، برداشتن اسلحه و حمله به پادگان ها را عمل ضد انقلاب معرفی کرده بود. و از همان شب " کمیته طالقانی" به دستور خمینی شروع به جمع آوری سلاح ها نموده بود. سیامک می گفت: « وقتی یک رهبری، قیام مسلحانه را تحریم کند و مردم را در مقابل دشمنان خلع سلاح نماید، حتماً آن رهبری خائن است.» او هرگز به ماهیت رژیم شک نکرد.

رفیق سیامک بلافاصله بعد از قیام در راه آهن کرج به عنوان کارگر استخدام شد و سپس به کارخانه " تراورس بتونی " کرج منتقل گردید و علاوه بر این که این کار به کلی با دیسک کمر و دردهای شدید جسمانی وی ناسازگار بود، با شور و شوق به آن ادامه داد تا اهداف انقلابی خود را به پیش برد. و در همان جا بود که بعد از آغاز فعالیت سازمان ما، اولین هسته " اتحاد کارگران راه آهن" را به وجود آورد. نشریه " اتحاد" صدای اتحاد کارگران راه آهن ایران (یکی از نشریات وابسته به سازمان ما) عمدتاً زیر نظر مستقیم او تنظیم می شد. این نشریه در مدت کوتاهی در میان کارگران و کارمندان دون پایه راه آهن شناخته شد و هواداران زیادی را حول خود جمع نمود. " اتحاد" موفق شد چندین اعتصاب کارگری و کارمندی را به درستی رهبری کند و به سرانجام موفق هم برساند، کار پیگیر و قاطعیت کمونیستی رفیق سیامک آن نشریه را به یکی از پربارترین نشریات کارگری تشکیلات تبدیل نموده بود. انتشار بجای نشریه سراسری کارگری به نام " اتحاد کارگران" به پیشنهاد رفیق و با تأیید کامل سازمان انجام گرفت.

پس از مدتی به دلیل رهبری اعتصاب کارگران، از راه آهن اخراج گردید. پس از مدتی بی کاری، پرس کاری یاد گرفت تا مجدداً امکان فعالیت در محیط کارگری را داشته باشد. با پی گیری و پشت کار، در اندک مدتی به یک پرس کار ماهر مبدل شد و در کارخانل اتومبیل سازی زامیاد به عنوان پرس کار مشغول به کار شد. اما پس از مدت کوتاهی با روشن شدن سوابق مبارزاتی اش از آنجا اخراج شد. پس از آن در خیابان شوش در کارگاهی که سینی و قاشق و چنگال تولید می کرد به عنوان پرس کار مشغول به کار شد، ولی از کوچک بودن محیط کارش ناراضی بود و در تلاش ان بود که به کارخانه های بزرگ راه یابد.

در هشتم تیر ماه سال 60، یعنی فردای انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی که تمام شهر وجب به وجب توسط مزدوران هار رژیم بازرسی می شد، رفیق سیامک به طور تصادفی دستگیر شد. او به راستی که یک قهرمان بود، یک بلشویک اصیل، یک کارگر آگاه، انقلابی، فداکار، شجاع و مقاوم. کیفیت شکنجه های سال 60 بر کسی پوشیده نیست، 9 ماه شکنجه، 9 ماه مقاومت، بارها " اعدام ساختگی"، بارها شوک برقی و شلاق، هیچ اثری بر او نداشت و او موفق شد با کتمان هویت واقعی خود و بدون دادن کلمه ای اطلاعات تشکیلاتی، پس از 9 ماه اسارت از زندان آزاد شود. جنایات رژیم فقها در زندان، او را به کوهی از کینه و نفرت تبدیل کرده بود.

پس از آزادی، دوباره به فعالیت در میان کارگران روی آورد، با این تلاش که به کارخانه های بزرگ راه یابد. در این زمان با یک دختر کارگر ازدواج نموده بود. آنها مدت ها در آلونک های حاشیه تهران زندگی می کردند. پس از آزادی همیشه می گفت: « این بار اگر سراغم بیایند، زنده به دستشان نخواهم افتاد». آنها روز 15 مرداد 62 به سراغش آمدند. مزدوران سپاه به خانه اش ریختند و او را دستگیر کردند. اما سیامک موفق شد در یک فرصت مناسب از چنگ آنها بگریزد و در حین فرار از پشت سر هدف گلوله دشمن قرار گرفت. آنها تن نیمه جان او را زیر شکنجه بردند، او پس از تحمل 6 روز شکنجه، روز 21 مرداد 62 زیر شکنجه دژخیمان، بلشویک وار و سرافراز به شهادت رسید و آرزوی کلمه ای پاسخ به سئوالات مزدوران ولایت فقیه را، بر دل کثیفشان باقی گذاشت.

در طی آخرین نبرد هم رفیق سیامک بلشویک وار جنگید و حماسه ها آفریده است. در پاسخ به همه سئوالات شکنجه گران او شعار " مرگ بر خمینی" را تکرار می کرده است. در ورقه بازجوئی او، با خط به هم ریخته یک انسان زخمی و شکنجه دیده

در آستانهٔ خاموشی تنها چند شعار نوشته است: " مرگ بر خمینی!"، " برافراشته باد
پرچم کومونیزم!"
و ما این آخرین کلمات رفیق قهرمانمان را با خون خود در سراسر ایران خواهیم
نوشت.